

احمد رضا بسیج^۱

فرهنگ اسلامی در تقابل با نسبیت فرهنگی

چکیده

نسبیت فرهنگی به معنای ارزشمند بودن همه فرهنگ‌ها و اعتقاد به این که فرهنگ‌ها قیاس ناپذیرند؛ زیرا شرایطی که فرهنگ‌ها در قالب آنها شکل می‌گیرند متفاوت هستند؛ پس فرهنگ هیچ ملتی با فرهنگ دیگر ملل قابل قیاس نیست. نقطه مقابل نسبیت فرهنگی، قوم‌مداری است که اعتقاد به برتری فرهنگ خود بر دیگر فرهنگ‌ها دارد. موضوع این مقاله، تبیین نظری و راستی‌آزمایی نسبیت فرهنگی از منظر گزاره‌های دین مبین اسلام است. سوال اصلی پژوهش این است که آیا می‌توان برای فرهنگ‌ها معیار و میزانی در جهت راستی و درستی یا ناراستی و نادرستی در نظر گرفت و آیا همه فرهنگ‌ها از سطح ارزشمندی یکسانی برخوردار هستند؟ در این نوشتار با توجه به موضوع تحقیق، روش تحقیق به صورت مطالعه کتابخانه‌ای دنبال شده و موضوع بحث با روش توصیفی و تحلیلی مورد بررسی قرار می‌گیرد. نگارنده ضمن تبیین معتقدات نسبی‌گرایان، با استفاده از آیات قرآن راه سومی را معلوم نموده است که نه نسبیت‌گرایی مطلق است و نه قوم‌مداری مطلق. از منظر قرآن حق‌مداری مطرح است و لذا در برخی امور اطلاق حاکم و بر برخی امور نسبیت جاری است.

کلید واژه‌ها: فرهنگ، ارزش، هنجار، نسبیت، نسبیت فرهنگی، نظام ارزشی اسلام.

۱. دکترای مدرسی معارف اسلامی گرایش قرآن و منابع اسلامی. عضو هیئت علمی دانشگاه فرهنگیان

مقدمه

اگر به یکسانی ارزشمند بودن فرهنگ‌ها رأی بدهیم و به تعبیر دیگر ترازو و معیاری برای فرهنگ‌ها پیش نکشیم، در این صورت به نسبییت فرهنگی رأی داده‌ایم و ناگزیر می‌بایست بدون هیچ پیش‌زمینه ذهنی و یا عقیده به هیچ اصل ثابت مطلق فرامکانی و فرازمانی به مطالعه فرهنگ‌ها پردازیم و این همان توصیه و خواست نسبی‌گرایان فرهنگی است؛ اما این سوال مطرح می‌شود که چگونه می‌توان همه رفتارهای آدمیان را اعم از خانواده دوستی یا مثلا کشتار فرزندان به دلیل فقر اقتصادی را همسان هم قرار داد و هر دو را پذیرفت؟ در عین حال اگر بخواهیم با یک ترازوی واحد و معیار ثابت به مطالعه فرهنگ‌ها پردازیم، چگونه می‌توان از میان دست‌دادن با یکدیگر به منظور احترام، یا کلاه از سر برداشتن به نشانه احترام، تمایز قائل شد؟ بدون مطالعه و انجام تحقیقی جامع، نمی‌توان و نباید جانبی را ننگه داشت و جانبی را رها کرد. فرهنگ اسلامی در عمیق‌ترین لایه خود از ابعاد مختلف معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی برخوردار است. ابعاد مزبور در سده‌های گوناگون تحولات و تغییراتی را الزاماً دنبال کرده و پیامدهای مناسبی را نیز در حوزه اندیشه‌های اجتماعی، سیاسی، مناسبات و روابط انسانی به ارمغان آورده است.

در مقابل، خصوصیت معرفت‌شناختی فرهنگ غرب، روشنگری است. جنبه سلبی آن انکار مرجعیت وحی و شهودهای عقلانی و فوق‌عقلانی است و جنبه اثباتی آن در مقطع نخستین، راسیونالیسم و اصالت بخشیدن به عقل جزئی و مفهومی است و در مقطع دوم، آمپریسم و حس‌گرایی و در نهایت شکاکیت و نسبییت معرفت و حقیقت است. خصوصیت هستی‌شناختی فرهنگ غرب، سکولاریسم و یا دنیوی دیدن هستی است که صورت متصلب آن ماتریالیسم و مواجهه عریان با متافیزیک، معنویت و دیانت است و صورت پنهان آن به انزوا بردن دیانت و راندن معنویت به حوزه زندگی خصوصی و خارج کردن آن از قلمرو معرفت علمی است. خصوصیت انسان‌شناختی دنیای مدرن، اومانیزم به معنای اصالت بخشیدن به انسان این جهانی و دنیوی است. صورت سلبی اومانیزم، نفی خلافت انسان نسبت به خداوند سبحان و روی برگرداندن از ابعاد متعالی و کرامت آسمانی آدمی است (پارسانیا، ۱۳۸۵، ص ۱۱).

غرب امروز بر اساس بنیان‌های معرفتی خود، از رنسانس به بعد مراحل بسط و توسعه را درون خویش و بعد در بیرون از خانه وجود خود و گاه در محدوده حضور فرهنگ‌های غیر غربی طی کرده است. به این معنی که بر دیگر فرهنگ‌ها تاثیر قابل توجه گذاشته است. با این وصف مناسبات امروز جهان و دستاوردهای کلامی و فلسفی و نظریات علوم اجتماعی به نوعی از نسبییت معرفتی و فرهنگی رسیده و تبلیغ

و ترویج آن را وجهه همت خود قرار داده است که پاسخی درخور می‌طلبد. مقاله حاضر تلاشی در این راستا است.

مفاهیم و اصطلاحات

۱. فرهنگ

فرهنگ زاینده زبان، ادبیات، هنر، فن و پرورش دهنده تدریجی و هدایت کننده عادات و رسوم، اخلاق و قوانین و ارزش‌های معمولی و رسوم در جامعه و سایر محصولات فکری و اجتماعی انسان نیز است (آراسته خو، ۱۳۷۰، ص ۷۲۳).

برخی گفته‌اند: فرهنگ به معنای روش‌های زندگی اعضای یک جامعه، یا گروه‌های یک جامعه است. شامل نحوه لباس پوشیدن، آداب و رسوم ازدواج و زندگی خانوادگی، الگوهای کار، آیین‌های دینی و تفریح و فراغت (گیلنز، ۱۳۹۰، ص ۳۸).

تعریف نگارنده از فرهنگ چنین است: فرهنگ عبارت است از بینش‌ها، گرایش‌ها و کنش‌های انسان نسبت به خود، خدا، دنیا، آخرت و کاربرد آنها در تمامی شئون زندگی.

۲. ارزش

ارزش در لغت به معنای قدر و قیمت، اهمیت و اعتبار داشتن یک چیز است. ارزش‌های اجتماعی در قالب الگوهای فرهنگی جامعه، تمام آن چیزهایی را شامل می‌شود که مورد پذیرش و خواست همگان در یک جامعه است (صدقتی فرد؛ ۱۳۸۸، ص ۹۵ و ۹۶).

کوئن می‌گوید: ارزش‌ها، عقاید عمیقاً ریشه‌داری است که گروه اجتماعی هنگام سوال درباره خوبی‌ها، برتری‌ها و کمال مطلوب، به آن رجوع می‌کند (کوئن، ۱۳۸۸، ص ۷۰).

مفهوم ارزش، از حیث عمومیت و شمول دو کاربرد یا معنای عام و خاص دارد. معنای عام آن هم شامل امور خوب می‌شود و هم شامل امور بد. بر این اساس ارزش‌ها دو گونه‌اند «ارزش‌های مثبت یا خوب» و «ارزش‌های منفی یا بد». در معنای خاص ارزش‌ها فقط به امور خوب اطلاق می‌شوند. بر این اساس امور دو گونه‌اند: امور خوب «ارزش» و امور بد «ضد ارزش».

با این همه یک عنصر مشترک در همه تعاریف متفاوتی که برای ارزش در علوم مختلف بیان شده است وجود دارد و آن عنصر «مطلوبیت، سودمندی و فایده بخشی» است (مصباح یزدی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۶).

۱- ۲. حقیقی یا اعتباری بودن ارزش‌ها

در باب حقیقی یا اعتباری بودن ارزش‌ها دو تلقی و دیدگاه را می‌توان بیان کرد:
 ۱. نگاهی که عقیده دارد هیچ ارزشی ریشه در واقعیت‌ها ندارد. ۲. نگاه دوم معتقد است لااقل پاره‌ای از ارزش‌ها ریشه در واقعیت‌ها دارند.

ارزش‌های دینی، ارزش‌های اخلاقی و بسیاری از ارزش‌های حقوقی از آن دسته ارزش‌هایی هستند که ریشه در واقعیت‌ها دارند و به اموری از قبیل سلیقه‌های فردی و قراردادهای اجتماعی وابسته نیستند. این دسته از ارزش‌ها اموری نفس‌الامری‌اند که باید درست همچون حقایق ریاضی، فلسفی و علمی کشف شوند و عملی گردند (مصباح یزدی، ۱۳۷۲، ص ۲۰۶ تا ۲۰۸).

در نظام ارزشی اسلام، محور ارزش‌ها افعال اختیاری انسان است و رابطه بین رفتار و اهداف انسان بر اساس قانون علیت، قابل تبیین است (همو، ۱۳۸۵، ص ۱۴۶).
 بنابراین ویژگی ارزش‌های دینی عبارت خواهد بود از:

۱. ثبات و پایداری ۲. مطلق بودن ۳. داشتن ریشه در واقعیات نفس‌الامری ۴. عقلانی یا وحیانی بودن ۵. فراگیری و شمول ۶. برخورداری از ارتباط و انسجام کافی ۷. قابلیت تبیین عقلانی ۸. حسن فعلی و فاعلی و غایی ۹. مراتب داشتن ارزش‌ها. از این‌رو ارزش‌های دینی، لزوماً، موصوف به اوصاف صدق، فایده‌مندی، معتمد بودن، جاودانگی و تکوینی هستند.

۳. هنجار

بنیان همه فرهنگ‌ها، تصورات و اندیشه‌هایی است که مشخص می‌کنند چه چیزی مهم، ارزشمند، مطلوب و پسندیده است. این تصورات انتزاعی یا ارزش‌ها^۱، به آدمیان در تعامل با دنیای اجتماعی، معنا می‌دهند و آن را هدایت می‌کنند. بنای خانواده با ویژگی خاصی که در اسلام مقرر است، مثالی از یک ارزش است که در جوامع اسلامی رواج دارد.

هنجارها^۲ قواعدی برای رفتارند که ارزش‌های یک فرهنگ را منعکس می‌کنند یا تجسم می‌بخشند. ارزش‌ها و هنجارها در کنار یکدیگر به چگونگی رفتار اعضای یک فرهنگ در محیط اجتماعی‌شان شکل می‌دهند. هنجار اجتماعی در تعریف، شیوه‌های رفتاری معینی است که در جامعه جریان دارند و جامعه توقع دارد همه افراد، این شیوه‌ها را اجرا و رعایت کنند.

1. values
 2. norms

۱ - ۳. نسبت میان ارزش‌های اجتماعی و هنجارهای اجتماعی

با وجود آنکه مفاهیم ارزش‌ها و هنجارها گاه در معنای مترادف یکدیگر به کار می‌روند، باید گفت ارتباط و بعضاً تفاوت روشنی بین آنها وجود دارد. نخست آنکه ارزش‌های اجتماعی، صورتی عام‌تر، کلی‌تر و انتزاعی‌تر از هنجارها که دارای اصول و قواعد معین و عینی هستند، دارند.

دوم آنکه هنجارهای اجتماعی انعکاس و بازتابی از ارزش‌های اجتماعی جامعه هستند؛ یعنی این ارزش‌های اجتماعی‌اند که هنجارها یا قواعد رفتاری را در جامعه می‌سازند.

علاوه بر این، ارزش‌های اجتماعی یک جامعه محتوای هنجارهای آن جامعه را تحت تاثیر قرار می‌دهد. البته با وجود آنکه همه هنجارها بازتاب ارزش‌های جامعه هستند، گاه مشاهده می‌شود هنجاری بعد از مدتی که شرایط پدید آورنده آن (ارزش) از میان رفته و از یادها محو شده است، باقی می‌ماند (صدافتی فرد؛ ۱۳۸۸، ص ۱۱۱).

لیکن نمی‌توان ادعا کرد که همیشه هنجارها بازتاب ارزش‌های جامعه هستند. مفهوم نفاق در دین اسلام و کتاب مرجع آن قرآن کریم، این نکته را می‌آموزد که برخی افراد، رفتارهایشان بر اساس ارزش‌های جامعه نیست و نیز رفتار مومنان در جایی که اکثریت مومن نیستند، منطبق بر ارزش‌های خود آنهاست نه ارزش‌های پذیرفته شده اکثریت جامعه و گاهی نیز فرد مؤمن ناگزیر است به هنجاری عمل کند که برای او ارزش نیست؛ بنابراین کاربرد این جملات به نحو موجه کلیه، دارای اشکال اساسی است؛ لیکن به نحو موجه جزئی با تاکید بر اکثری بودن آن مانعی ندارد.

۲ - ۳. ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی در حال تغییر

بیشتر جامعه‌شناسان معتقدند ارزش‌ها و هنجارها در حال تغییرند (گیدنز، ۱۳۹۰، ص ۴۰). واقعیت این است که ارزش‌ها و هنجارهای یک جامعه را نمی‌توان تحت قاعده واحدی درآورد. عدالت‌ورزی، احترام به حقوق دیگران و صدها مثال مانند اینها وجود دارد که نشان می‌دهد نمی‌توان در مورد تغییر یا ثبات ارزش‌های فرهنگی، به نحو موجه کلیه سخن گفت. برای یک فرد مسلمان اعتقاد به یگانگی خداوند یک ارزش مقدس است. فرقی نمی‌کند که در چه دوره‌ای زندگی کند.

۴. نسبت

نسبت از مفاهیمی است که معانی و کاربردهای مختلف و متفاوتی دارد. معانی و کاربردهای نسبت را می‌توان در اهم موارد زیر احصا نمود:

۱. نسبیت حقایق خارجی که بر اساس آن هیچ موجود ثابت و مطلق در خارج از ذهن وجود ندارد؛ بلکه هر موجودی متغیر و سیال است. بر این اساس فرهنگ نیز که مبتنی بر حقایق متغیر است، نسبی بوده و از هیچ ثبات و دوامی برخوردار نیست.

۲. نسبیت فهم به این معنی که هر کس هر چه فهمید و در بستر فرهنگ یک جامعه عمل کرد، صواب و حق است.

۳. نسبیت به این معنی که هر چند واقعیت‌های مطلق در جهان وجود دارند، ولی انسان نمی‌تواند به آن واقعیت مطلق دست پیدا کند مگر به طور نسبی و در نتیجه فرهنگ مبتنی بر آن هم نسبی خواهد بود.

۴. نسبیت به معنی تناسب نتیجه با مقدمات استدلال.

۵. نسبیت به معنای تناسب سوال و جواب (جوادی‌آملی، ۱۳۷۷، ص ۷۸).

۶. نسبیت به معنای عصری بودن فهم از مبانی ارزشی فرهنگ که ناگزیر نسبیت فرهنگ را به دنبال دارد.

۷. نسبیت به این معنی که ملاک و معیار هر ارزش و هنجاری در فرهنگ مربوط به خود است.

۸. نسبیت به این معنی که فرهنگ و مولفه‌های آن با توجه به شرایط حاکم بر آن پا برجا بوده و با دگرگونی آن نابود و یا بخشی از آن باطل می‌شود.

از هشت مورد فوق به جز مورد چهارم و پنجم، دیگر معانی در بحث نسبیت فرهنگی مطرح است. نه به این معنی که یک نفر به همه آنها معتقد باشد، بلکه قائلین به نسبیت فرهنگی طیف‌هایی را شامل می‌شوند که هر طیف به نوعی از نسبیت معتقد است.

۵. نسبیت فرهنگی^۱

سالزمن در تعریف نسبیت فرهنگی متوجه مورد هفتم از معانی نسبیت است که می‌گوید: این ایده که هر فرهنگی را باید به وسیله خودش درک کرد و اینکه در مورد هر فرهنگی باید به وسیله خودش قضاوت کرد (سالزمن، ۱۳۸۸، ص ۲۲۱).

معتقدان به نسبیت فرهنگی می‌گویند همه فرهنگ‌ها ارزشمندند؛ پس فرهنگ هیچ ملتی با فرهنگ دیگر ملل قابل قیاس نیست. نسبیت‌گرایی فرهنگی به انسان‌شناس اجازه می‌دهد تا رسوم جوامع دیگر را به عنوان راه‌های حل مسائل‌شان در نظر گیرد (بیستس، ۱۳۸۷، ص ۴۳ و ۴۴) و می‌گویند درک کردن فرهنگ‌های بیگانه می‌تواند کار بسیار دشواری باشد. ما نمی‌توانیم اعمال و عقاید مردم را جدا از فرهنگ‌های وسیع‌تری که بخشی از آن هستند، درک کنیم (شایان‌مهر، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۵۲۷).

نسبی گرایی در معنایی متضاد با قوم مداری دربر گیرنده دو معنا است: نخست آنکه دیگران را نباید با معیارهای فرهنگ خود سنجید؛ دوم آنکه رفتار یا شیوه اندیشیدن افراد باید در شرایط مشخص فرهنگی، مورد سنجش و قضاوت قرار گیرد (عضدانلو، ۱۳۸۴، ص ۶۲۱).

البته منظور معتقدان به نسبی گرایی فرهنگی این نیست که تمامی فرهنگ‌ها حق هستند. بلکه یعنی اولاً در همه فرهنگ‌ها بهره‌هایی از حق وجود دارد و ثانیاً چون این نظر مبتنی بر هرمونوتیک و تجربه دینی و تفکیک کانتی بود و نمود و تاریخی بودن تفاسیر است، اساساً قائل به این نیست که ما می‌توانیم به سادگی حق و باطل را از یکدیگر تشخیص دهیم (استیس، ۱۳۷۷، ص ۳۹۶).

چنانچه به رفتار دیگر مردم از دیدگاه نسبیست فرهنگی بنگریم، کمتر در صدد انتقاد و سست شمردن آن برمی‌آییم (کوئن، ۱۳۸۸، ص ۷۶).

نسبیست گرایی فرهنگی، ملازم با این ادعای تجربی است که گروه‌های مختلف اجتماعی به قضایای اخلاقی اساساً مختلفی معتقدند (ادگرتون، ۱۳۸۳، ص ۲۵۶).

برخی دیگر عقیده دارند هدف نسبی گرایی فرهنگی چشمپوشی و بی‌اعتبار کردن رفتارها و اندیشه‌های مردم دیگر نیست؛ بلکه هدف، درک آن رفتارها و اندیشه‌هاست (عضدانلو، ۱۳۸۴، ص ۶۲۲).

واقعیت این است که پاره‌ای از فیلسوفان و عالمان علوم اجتماعی از وجود تنوع اجتماعی نتیجه‌ای کلی گرفته‌اند. آنان بر آن رفته‌اند که نسبیست فرهنگی یکی از خصایص ریشه‌دار و پایدار جوامع بشری است و گفته‌اند هیچ معیار فرا فرهنگی برای توصیف و ارزیابی این چارچوب‌های متفاوت وجود ندارد.

اما این امر، موجب پارادوکسی در علوم اجتماعی است. چون اگر کشف قوانین و تعمیمات را از اهداف علم بدانیم، آن تنوع عمیق مانع بزرگی در راه پیشرفت علوم اجتماعی خواهد بود (لیتل، ۱۳۸۱، ص ۳۴۱).

نسبیست گرایی منتقدانی نیز دارد؛ برخی معتقدند گرایش به نسبی گرایی فرهنگی چالشی بر سر راه دارد؛ اینکه آیا همه رفتارهای متفاوت و گاهی متضاد فرهنگ‌های مختلف، به صورتی یکسان، درست‌اند؟

(عضدانلو، ۱۳۸۴، ص ۶۲۲)، برخی نیز از منظر سیاسی به بحث نسبیست گرایی پرداخته و آن را سیاستی در راستای اهداف امپریالیسم دانسته‌اند (شایان مهر، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۸۱). از این روی امروزه دستاوردهای

نسبی گرایی را به کار می‌برند تا در قلمرو فرهنگ، همه چیز را در یک سطح قرار دهند و لذا به فرهنگ عامه و صنعت فرهنگ، مشروعیت بخشند و از این طریق صنعت و فرهنگ خود را به دیگران القا می‌کنند (همان، ص ۵۲۸).

۶. قوم مداری^۱

مفهوم قوم مداری؛ در نقطه مقابل مفهوم نسبی گرایی فرهنگی قرار می‌گیرد که نگاهی صحیح و واقع بینانه به فرهنگ سایر جوامع است (صداقتی فرد؛ ۱۳۸۸، ص ۸۰ تا ۸۲).

قوم مداری^۲ به گرایش افراد یک جامعه به برتر دانستن فرهنگ ویژه‌شان، اطلاق می‌شود؛ که در اثر عادات و سنت و غالباً به وسیله رویکردهای اجتماعی تلقین شده اعضای جامعه، به قوم پرستی تحریک می‌شوند (کوئن، ۱۳۸۳، ص ۴۱).

قوم مداری اعتقاد به برتری فرهنگ خود بر دیگر فرهنگ‌هاست. فرد احساس می‌کند که شیوه عمل او برتر از دیگران است و آنان که به شیوه دیگری رفتار می‌کنند، کم هوش تر، یا از نظر اخلاقی ضعیف ترند، از تمدن بهره کمتری برده‌اند و مانند آن (همو، ۱۳۸۸، ص ۷۵).

نسبیت فرهنگی از منظر اسلام و قرآن

از میان معتقدان به دین مبین اسلام، کسانی که نسبیت فرهنگی را می‌پذیرند، ممکن است از آیات و روایات زیر در توجیه و باور پذیر کردن اعتقاد خود بهره ببرند.

۱. آیات و روایات مورد استفاده نسبی‌گرایان

الف: آیات مناسب با نسبیت فرهنگی

۱ - ۱. در حقیقت کسانی که به اسلام ایمان آورده و کسانی که یهودی شده‌اند و ترسایان و صابئان هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان داشت و کار شایسته کرد پس اجرشان را پیش پروردگارشان خواهند داشت و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهناک خواهند شد (بقره/۶۲).

۲ - ۱. برای هر یک از شما امت‌ها شریعت و راه روشنی قرار داده‌ایم و اگر خدا می‌خواست شما را یک امت قرار می‌داد ولی خواست تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید (مائده/۴۸).

۳ - ۱. کسانی که ایمان آورده و کسانی که یهودی و صابئی و مسیحی‌اند هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان آورد و کار نیکو کند پس نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین خواهند شد (مائده/۶۹).

۴ - ۱. و آنهایی را که جز خدا می‌خوانند دشنام دهید که آنان از روی دشمنی و به نادانی خدا را دشنام خواهند داد. این گونه برای هر امتی کردارشان را آراستیم (انعام/۱۰۸).

1. Ethnocentrism

2. Ethnocentrism

۵- ۱. و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا حقایق را برای آنان بیان کند پس خدا هر که را بخواهد بی راه می‌گذارد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند و اوست ارجمند حکیم (ابراهیم/۴).

۶- ۱. و نیک می‌دانیم که آنان می‌گویند جز این نیست که بشری به او می‌آموزد نه چنین نیست زیرا زبان کسی که این نسبت را به او می‌دهند غیر عربی است و این قرآن به زبان عربی روشن است (نحل/۱۰۳).

۷- ۱. کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و صابئی‌ها و مسیحیان و زرتشتیان و کسانی که شرک ورزیدند البته خدا روز قیامت میانشان داوری خواهد کرد (حج/۱۷).

۸- ۱. و از نشانه‌های قدرت او آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف زبان‌های شما و رنگ‌های شماست (حج/۱۷).

۹- ۱. ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست (حجرات/۱۳). برخلاف این برداشت که این آیه می‌تواند مؤید نسبی‌گرایی باشد، انتهای آیه درست نفی نسبی‌گرایی است. توضیح اینکه در این آیه می‌فرماید مردم از این جهت که انسانند همه با هم برابرند و هیچ فضیلتی در بین آنها نیست؛ اما گروه و شعبه بودن آنان به این دلیل است که یکدیگر را بشناسند. چون اگر شناسایی نباشد، تعاون و ائتلاف هم نخواهد بود. پس این تفاوت‌ها برای تفاخر و تمایز معنوی نیست؛ اما از نظر خداوند انسانی برتر و نسبت به دیگران به خدا نزدیک‌تر است که رفتار و کردار و افکار و نیاتش بیشتر در راستای فرامین خداوند باشد. آیات دیگر نیز با تدبیر و رجوع به تفاسیر مؤید نظر نسبی‌گرایان نیستند.

ب: برخی روایات مناسب با نسبیست فرهنگی

۱۰- ۱. امام باقر (ع) در ذیل آیه ۸۳ سوره بقره که می‌فرماید: «قولوا للناس حسنا» فرمود: خداوند فرموده است با مردم به نیکی سخن بگویید، چه مؤمن باشد چه مخالف (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۸، ص ۳۰۹).

۱۱- ۱. علی (ع) در نامه به مالک اشتر سفارش می‌کند: رحمت، محبت و لطف در حق مردم را که به عنوان رعیت در حوزه حکومت تو زندگی می‌کنند، به قلب و جانت ببوشان و چنین مباش که از فرصت قدرت، برای تباه کردن حقوق مردم سود بجویی؛ زیرا مردم دو دسته‌اند: یا مسلمان و برادران دینی تو یا همانند شما انسانند (نهج البلاغه/ نامه ۵۳).

۱۲- ۱. سماعه از امام صادق (ع) پرسید: آیا مسلمان می‌تواند با مشرک مزارعه کند، بدین گونه که بذر و گاو از مسلمان و زمین و آب و خراج از مشرک باشد؟ فرمود: مانعی ندارد (حرعاملی، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۳۰).

۱۳- ۱. پیامبر اکرم (ص) فرمود: با مجوس به شیوه اهل کتاب رفتار کنید (همان، ج ۵، ص ۶۲۸).

در این احادیث که به عنوان نمونه ذکر شد، راهی برای توجیه نسبت وجود ندارد؛ زیرا حدیث اول یک توصیه اخلاقی است که مسلمانان را موظف می‌کند از نظر رفتار با غیر مسلمان نیز رفتار اخلاقی و انسانی داشته باشند. نه این که رفتار آنها را به رسمیت بشناسند.

حدیث دوم نیز دستورالعملی برای حاکمان است که در یک جامعه بایستی نسبت به همه افراد جامعه با هر دین و مرامی، رفتاری انسانی و از روی محبت و عدل داشته باشد ولی نمی‌گوید غیر مسلمان می‌تواند به بهانه عقیده غیر اسلامی اش هر کاری را انجام دهد و هر رفتاری را ولو مضر به حال اجتماع داشته باشد.

حدیث سوم برخورد با غیر مسلمانی را بیان می‌کند که در کنار مسلمانان زندگی می‌کند و مجوزی برای هر نوع رفتار غیرمسلمان صادر نمی‌کند.

حدیث چهارم مربوط به جزیه گرفتن است که پیامبر دستور می‌دهد جزیه مجوسی‌ها هم مانند یهودیان و مسیحیان حساب شود.

به هر حال نهایت مطلب این که آیات و روایات مذکور و مانند آنها تفاوت فرهنگی را به رسمیت شناخته‌اند نه نسبت فرهنگی و میان این دو تفاوت بسیار است.

برای رسیدن به نتیجه و رد یا قبول نسبت فرهنگی توجه به ویژگی‌های فرهنگ اسلام بایسته است.

۲. ویژگی‌های فرهنگ اسلامی

اسلام با ظهور خود ضمن سلب و ایجابی که همراه آورد، فرهنگی جدید را بنا نهاد. اولین کلام دین «لا اله» است که سلب تمامی الهه‌ها اعم از فکری و عملی، درونی و بیرونی، مادی و معنوی است و دومین گزاره «الا لله» است که ایجاب و پذیرش یک خدای واحد احد است که «رب» و «مالک» و «ولی» مطلق و بالذات هم اوست. این جمله آغاز فرهنگی است که آن‌هم در متن و بطن خود جنبه نفی و قبول را همیشه دارد. نفی هر چه غیر الهی و خدایی و توحیدی است و پذیرش هر چه الهی و در سمت و سوی خداوند یگانه بی‌همتایی که بازگشت همه به سوی اوست.

هر امتی کرداری دارد. آنگاه بازگشت آنان به سوی پروردگارشان خواهد بود و ایشان را از آنچه انجام می‌دادند آگاه خواهد ساخت (انعام/۱۰۸). آنگاه هر کسی با توجه به کردارهای دنیایی اش مأجور یا محروم خواهد شد (یونس/۴).

اسلام دین ایمان و عمل است. ایمانی از نوع راستین و مبتنی بر علم صائب و عملی از نوع صالح و مبتنی بر نیتی صادق؛ که جز این هر که باشد از سرمایه عمر خرج می‌کند، لیکن جز خسران نتیجه‌ای برایش حاصل نخواهد شد (العصر / ۲ و ۳).

اسلام تمام ارزش‌ها و هنجارهایی را که معرفی می‌کند، نماد و نمودی از وحدت است و پیام و اشاره‌ای برای یگانه شدن. همان‌گونه که پیام و اشارت قرآن همین است. مفاهیم و تعبیری از قبیل «الله»،

«وحده»، «صراط مستقیم»، «وجه الله» و بسیاری کلمات دیگر، حاوی توجه دادن به توحید است و تذکر دادن به گریز از کثرت. چرا که فطرت آدمی سرشته شده بر توحید و آموخته شده با یگانه پرستی است. قرآن هر نوع عقیده، ارزش و هنجاری را که مخالف آموزه‌های اصیل الهی باشد جاهلی می‌داند و سخت با آن مقابله و معارضة دارد.

نکته اساسی این که ارزش‌ها و هنجارها در دین مبین اسلام بر اساس و معیارهای اجتماعی که وابسته به گرایش‌های فردی و شخصی و قومی قبیله‌ای باشند، استوار نیستند. بلکه بر معیارهای برگرفته از وحی مبتنی هستند که آزاد و رها از تعلقات انسانی بوده و از قوام و دوام برخوردارند.

از نظر اسلام ارزش‌ها و هنجارهای انسانی که منعزل از حقیقت ثابت الهی باشند، خرافه و اوهام و موصوف به باطلند. یکی از بزرگترین افتخارات پیامبر خاتم (ص) این است که با خرافات و اوهام و افسانه و خیال مبارزه نمود و عقل و خرد را از غبار و زنگ خرافات شستشو داد (سبحانی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۵۵). به تعبیر دیگر هنجارهای دینی مبتنی بر ارزش‌هایی هستند که آن ارزش‌ها بر اساس مبانی معرفتی حق محور بنا شده‌اند. منبع این مبانی هم یا نقل است یا عقل. نقل معصوم آسمانی یعنی قرآن و سنت و عقل سلیم همسو با فطرت. پس هر مبنایی، منبعی دارد و بسته به این که منبع چه باشد، مبنا فرق می‌کند. اگر منبع عقل ابزاری و خود مدار بشر یا عرف و خواست اکثری مردم شد، مبنا سکولاریسم، اومانیزم، آمپریسم و همه ایسم‌های دیگر می‌شود و اگر منبع وحی معصوم و عقل قدسی شد، مبنای توحید ربوبی، توحید در تشریح، توحید در حاکمیت، توحید در عبادت و مانند آن خواهد شد.

از اینجا دو نوع فرهنگ شکل می‌گیرد. فرهنگی مبتنی بر منابع اصلی حقیقت محور آسمانی و فرهنگی مبتنی بر منابع زمینی افول پذیر فانی شونده. فرهنگی که برای آن هیچ سلطان و دلیل مبرهنی نیست. «و به جای خدا چیزی را می‌پرستند که بر تایید آن حجتی نازل نکرده و بدان دانشی ندارند» (حج / ۷۱). فرهنگ اسلامی مبتنی بر منابعی شکل گرفته که از سوی خدا و مطابق بر فطرت خدا آفرین نازل گشته است و در هستی شناسی، معرفت شناسی و انسان شناسی با فرهنگ غرب متفاوت است. در هستی شناسی اسلامی و هر دین دیگر الهی، طبیعت همه حقیقت نیست بلکه بخش نازل و پایین ترین مرتبه هستی است و هستی یا هستی‌هایی فرا و ورای این هستی مادی نیز وجود دارد؛ که تعابیری از قبیل ملکوت و جبروت و تعابیری دیگر را برای آنها به کار می‌برند. تمامی مراتب هستی در قبال قوس نزول، قوس صعودی دارند که از همان مقامی که آمده‌اند به همان مقام بر می‌گردند.

در بخش معرفت شناسی اسلامی، عقل و دین و یا علم و دین در تقابل با هم نیستند. منابع معرفتی هم اختصاص به حس تنها، عقل جداگانه، شهود قلبی یا حتی فقط وحی ندارد. بلکه معرفت تام و تمام محصول هر چهار منبع معرفتی است یعنی حس، عقل، دل و وحی.

در بخش انسان شناسی انسان موجودی جدا افتاده از آسمان که حاصل گناه آدم و حوا باشد، نیست؛ بلکه بر زمین آمده تا خلافت الهی را انجام دهد و در سایه خود شناسی و خود سازی به کمال و سعادت برسد.

به تعبیر بزرگان، فرهنگ اسلامی کلیه ذهنیت‌ها و حالات و منش‌هایی است که از اسلام می‌جوشد و لذا تفکر اسلامی و اخلاق اسلامی جزو فرهنگ اسلامی است و همین‌طور است سنن و آداب اسلامی و همچنین هنر اسلامی به معنای درست هنر اسلامی نه هنر وارداتی که مسلمان‌ها از آن استفاده می‌کنند و خلاصه همین چیزهایی که در جامعه مسلمانان از خارج از آن جامعه گرفته شده و رنگ اسلامی گرفته و خودمانی شده، آن‌هم همین‌طور (خامنه‌ای، ۱۳۸۰، ص ۹۶).

ایشان فرهنگ اسلامی را فرهنگ توحید و عبودیت خدا به معنای آزاد شدن از همه قیدها، بندها و رستن از همه گرفتاری‌ها می‌دانند (همان، ص ۹۲) و در مقابل فرهنگ اسلامی به فرهنگ غربی اشاره دارند که درست نقطه مقابل فرهنگ اسلامی و دارای خصیصه شیطانی و طاغوتی و انسان‌مداری است (همان، ص ۹۹ به بعد).

علامه جعفری می‌نویسد: فرهنگی را که اسلام بنا نهاد، حیات هدف‌داری است که ابعاد زیبا جویی و علم‌گرایی و منطبق‌طلبی و آرمان‌خواهی انسان‌ها را به شدت به فعالیت رسانده و همه عناصر فرهنگی را متشکل می‌سازد؛ عنصر فرهنگ هنری را از عنصر فرهنگ ارشاد اقتصادی تفکیک نمی‌کند؛ وحدت فرهنگ را پیرو وحدت روح آدمی قرار داده و از تجزیه و متلاشی شدن آن جلوگیری می‌نماید (جعفری، ۱۳۷۳، ص ۱۰۲). قرآن آمد تا تاثیرگذار باشد و با عادات و رسوم فرسوده جاهلی مبارزه کند. نه آنکه تاثیرپذیر باشد و در برابر عرف حاکم که جز ناروایی چیز دیگری نبود، کرنش نشان دهد (معرفت، ۱۳۸۵، ص ۱۴۶). «او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند هر چند مشرکان خوش نداشته باشند» (توبه/۳۳).

دین از جهت اخلاقی و فرهنگی، جامعه بشری را به گستره قسط و عدل دعوت کرده و از تعدی و تجاوز به حقوق دیگران بازداشته است و او را به فراگیری علم و تعلیم و تعلم کاربردی و بهره‌برداری صحیح از آن توصیه نموده است. اسلام به وجود ثوابتی اساسی، مانند عقیده، اخلاق و ارزش‌های خیر و شر و حق و باطل و حلال و حرام و فضیلت و رذیلت اقرار دارد؛ امور ثابتی که در ارتباط با وحی هستند و می‌گویند این امور تغییر نمی‌کنند. بلکه مجموعه سنت‌هایی تغییر می‌کنند که انسان‌ها آنها را پدید آورند. با این وصف اگر سنتی از عقل و میثاق الهی و فطرت دینی برخاست، باید آن را شکوفا کرد و اگر چیزی در برابر عقل و فطرت بود، باید آن را زدود (جوادی آملی، ۱۳۸۰، ص ۲۱۸).

فرهنگ اسلامی، برای تحکیم ساختار انسان‌ساز و تعالی بخش خود، راهبردهایی کارآمد را عرضه می‌دارد که در صورت عمل کردن به آنها، آرامش، امنیت، سلامت روح و روان و حتی جسم را در دنیا به ارمان می‌آورد و در آخرت نیز نعیم جاودان نصیب بشر می‌گردد.

۳. نگاه اسلام به فرهنگ

نگاه دین اسلام به فرهنگ بر چهار گونه است: تأسیسی، تصحیحی، امضایی و انکاری؛ یعنی در برخی موارد دین فرهنگ جدیدی را بنا نهاده و پیروان خود را به تسلیم در برابر آن و ایمان نسبت به آن و عمل کردن به آن فرا خوانده است. در برخی موارد فرهنگ پیشین را از خرافه‌ها و زیاده‌ها زدوده، به اصلاح آداب و ارزش‌های اجتماعی فرهنگ موجود پرداخته و ناب آن را در دسترس بشر قرار داده است و در برخی موارد آداب و رسوم و هنجارهای گذشته را بدون تغییر و کم و زیادی پذیرفته و عمل به آن را مجاز و مباح دانسته است. «بسیاری از آداب و سننی که حتی در صدر اسلام در میان مسلمان‌ها رایج شد، چیزهایی بود که از قبل از اسلام به مسلمان‌ها میراث رسیده بود. منتها اسلام آن آداب و سنن را از محتوای جاهلیت خالی کرد و به آنها محتوای الهی داد و یا به آنها در کنار بقیه زوایای فرهنگ اسلامی رنگ اسلامی بخشید» (خامنه‌ای، ۱۳۸۰، ص ۹۶).

در مواردی هم به نفی کامل عقاید، ارزش‌ها و رفتارهای معمول جامعه اقدام نموده است. از قبیل شرک و بت پرستی، شراب نوشیدن و قمار بازی، دزدی، ظلم و ستم و بسیاری امور دیگر است (اسراء / ۳۱ تا ۳۵).

تقسیم بندی فرهنگی در اسلام بر اساس نژاد، قوم، قبیله، قاره، عرب و عجم، سیاه و سفید، غربی و شرقی، جسمانی و روحانی و مانند آنها نیست. اساس تقسیم بندی در اسلام، «امت و شریعت است. امت محمد (ص)، امت موسی (ع) و امت عیسی (ع) و مانند آن. از نظر اسلام فرهنگ نازل شده در شریعت خاتم، اصیل و قویم است به گونه ای که بعد از آمدن دین خاتم پذیرش هر شریعت دیگری مورد قبول خداوند نیست: «و هر که جز اسلام دینی دیگر جوید هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکاران است» (آل عمران / ۸۵).

البته بر اساس آموزه‌های قرآنی می‌توان فهمید که جاهل قاصر و مستضعف فکری از این قاعده بیرون هستند (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۱۴، ص ۷۳۸).

جامعه ای که در اسلام شکل می‌گیرد ابتدای بر محبت و سازندگی روح و جان و ترقی در مراتب کمال دارد. هر امر دیگری هرگاه در جهت تحقق این هدف باشد از ارزش گیری برخوردار است. مال و ثروت، قدرت و مسئولیت، لذت و سرگرمی، آداب و رسوم، کار و فعالیت و خلاصه هر فعل دیگری که در حوزه زندگی انسان وجود می‌یابد، از این قبیل است.

۴. نظام ارزشی اسلام

در توضیح ارزش گفته‌اند: ارزش خواست‌هایی است که انسان را به علم خاصی دعوت می‌کند یا به انجام افعال خاصی (مصباح یزدی، ۱۳۷۶، ص ۵۰). از آنجا که اگر نگوییم همه، ولی بیشتر ارزش‌های فرهنگی در حیطه اخلاق قرار می‌گیرد، در باب ارزش‌های اخلاقی می‌گویند: ارزش اخلاقی عبارت است از

آن گونه مطلوبیت‌هایی که مربوط به تامین خواست‌های متعالی است. آنگاه لوازم حصول ارزش اخلاقی را چنین بیان می‌کند: ۱. مطلوبیت ۲. مطلوبیت انسانی (نه صرف اطفای غرایز) ۳. به راهنمایی عقل باشد. ۴. آگاهانه انتخاب کند (همان، ص ۵۲).

کارها و رفتارهایی که انسان انجام می‌دهد حتی افکاری که در سر می‌پروراند، اگر در تحصیل نتیجه مطلوب یعنی کمال و سعادت انسان تاثیر مثبت داشته باشد ارزشی است و اگر تاثیر و نتیجه منفی دارد، یعنی مانعی برای کمال انسان باشد، ارزش منفی است. در علم اخلاق از برخی امور تحت عنوان فضایل و از اموری دیگر تحت عنوان رذایل نام می‌برند.

ارزش‌های دینی باورهایی هستند که ریشه در واقعیات نفس‌الامری دارند و ثبات و دوام از خصایص آنهاست. از جمله این ارزش‌ها گزاره‌های اخلاقی است که از آفرینش انسان سرچشمه می‌گیرد و پیوسته گزاره مطلق بوده و تا انسان بوده و هست، حاکمیت خود را از دست نخواهند داد و هیچ اصل اخلاقی نمی‌تواند اصل نسبی باشد؛ زیرا مبدا احساس زیبایی و نازیبایی هماهنگی گزاره با بُعد روحی و ملکوتی انسان و عدم آن است و طبعاً همه انسان‌ها در برابر آن یکسان خواهند بود، مگر این که آفرینش انسان دگرگون گردد (سبحانی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۵۸).

همچنین فقه اسلامی راهکاری منطقی و معقول برای به روز کردن و تطبیق برنامه‌های دین با مقتضیات زمان است که به فراخور نیاز بشر، احکام و دستورهای لازم را صادر می‌کند و هیچ گاه بشر را در راه رسیدن به کمال به خود وا نمی‌نهد تا نفس را بر عقل و انسان را بر خدا برگزیند که در این صورت به جای سعادت، شقاوت نصیبش می‌شود.

ویژگی دیگر ارزش‌های اسلامی، قداست آنهاست که موجب می‌شود از پشتوانه محکم الهی در پایبندی و اجرا برخوردار باشند و بالاخره این که ارزش‌های اسلامی دارای انسجام درونی هستند و با یکدیگر هم افزایی دارند و در یک نظام سیستمی هر کدام نقشی در کمال و سعادت و بهبود بخشی نسبت به زندگی دنیوی ایفا می‌کنند.

البته نه اینکه ارزش‌های فرهنگی جوامع تمامی از نوع ارزش‌های اخلاقی هستند؛ اما طبق تعاریف فرهنگ، بخشی از ارزش‌های فرهنگی هم اخلاقی‌اند.

اما بخشی از فرهنگ و ارزش‌های متعلق به آن که تنها شیوه‌های گوناگون زندگی تحت نظام دینی هستند و مربوط به سلايق و متأثر از اوضاع زمانه و محیط طبیعی و حتی سیاسی هستند تا آنجا که نقشی در سعادت یا شقاوت آدمی نداشته باشند، نسبی بوده و نسبت آنها پذیرفتنی و منطقی است؛ بنابراین فرهنگ به نحو موجه کلیه نه نسبی است و نه مطلق. آن بخش از عقاید، خلقیات، هنجارها، ارزش‌ها و بالاخره همه زوایای فرهنگ که در سعادت یا شقاوت انسان‌ها مؤثر هستند از اطلاق برخوردارند و آن بخش که تنها شیوه‌های بایسته زندگی آنها را تعیین می‌کنند و دخالتی در سعادت یا شقاوت ندارند، از نسبت برخوردارند. پس اسلام نه قوم‌مدار است و نه نسبت‌گرا؛ بلکه حق محور است به این معنی که هر چه را با

حق در تنافی باشد مردود می‌شمارد و هرچه در تنافی و تباین با حق نباشد، نسبت آن را می‌پذیرد چرا که بهبود زندگی بشر خود از اهداف دین است.

۵. آیات مخالف نسبیت فرهنگی

آیات و روایات فراوانی وجود دارد که درست در راستای نفی نسبیت فرهنگی است؛ از جمله:

۱- ۵. آیاتی که نشان می‌دهد انسان می‌تواند در باطل فرو رود.

۲- ۵. آیات مربوط به این که انسان گرفتار زرق و برق امور دنیا شده و افکار و اعمال او از حق دور

می‌شود.

۳- ۵. آیه‌ای که بیان می‌کند حق از هوس‌های انسان‌ها پیروی نمی‌کند.

۴- ۵. آیات مربوط به این که رفتار انسان‌ها موجب پدید آمدن فساد در آسمان‌ها و زمین و دریا و

خشکی می‌شود.

۵- ۵. آیاتی که عوامل و پیامدهای فساد و تبهکاری انسان‌ها را بیان می‌کند.

۶- ۵. آیاتی که ایمان و متعلقات آن را تشویق نموده و نتایج آن را بیان می‌کند.

۷- ۵. آیاتی که مبارزه با فرهنگ باطل را واجب می‌داند.

۸- ۵. آیاتی که از مفهوم شیطان برای نشان دادن برخی رفتارها و ارزش‌ها غلط استفاده می‌شود.

۹- ۵. آیاتی که پیشینیان را در ضلالت آشکار معرفی می‌کنند.

۱۰- ۵. آیاتی که دنیا پرستان را عاری از فرهنگ صحیح می‌داند.

۱۱- ۵. آیاتی که بیان می‌کند کسانی که از قرآن و اسلام پیروی نکنند در گمراهی هستند.

۱۲- ۵. آیاتی که تویخ‌کننده کسانی است که منافقانه ادعای دینداری می‌کنند.

۱۳- ۵. آیاتی که پیروی از اکثریت مردم را موجب گمراهی می‌داند.

۱۴- ۵. آیاتی که غیر معتقد به آخرت و گناهکاران و غافلان را بی‌بهره از فرهنگ درست می‌شناساند.

۱۵- ۵. آیاتی که پیروی نمودن از فرهنگ الهی و دینی را موجب فلاح و رستگاری و نعیم آخرت

می‌داند.

۱۶- ۵. آیات مربوط به این که خداوند چه کسانی را دوست دارد و چه کسانی را دوست ندارد.

به دلیل پرهیز از تطویل مطلب از ذکر احادیث صرف نظر می‌کنیم.

نتیجه گیری نهایی

نسبیت گرای فرهنگ را در پنج شاخه می توان تقسیم نمود:

۱. نسبی گرایی فرهنگی هنجاری یا اخلاقی

به این معنی که وظیفه اخلاقی مردم هر فرهنگی این است که پیروان فرهنگ‌های دیگر را محترم بشمارد. این نوع از نسبی گرایی مورد قبول عقل و خرد و دین است. قرآن می فرماید: «بگو ای پیروان کتاب‌های آسمانی بیایید همگی اصلی را که میان ما و شما مشترک است بپا داریم و آن اینکه جز خدا کسی را نپرستیم و چیزی را برای او شریک قرار ندهیم. اگر روی برگردانیدند بگوئید گواه باشند که ما تسلیم خداییم» (آل عمران/۶۴).

آیت الله مصباح یزدی معتقد است: در اسلام از جمله همزیستی مسالمت آمیز با ادیان الهی (نه مشرک) پذیرفته شده است. حتی ممکن است تحت شرایطی جامعه اسلامی با یک جامعه مشرک قرار داد همزیستی امضا کند و مادامی که طرف، تخلف نکرده باشد، به آن عمل کند (کتاب نقد، ۱۳۷۹، شماره ۴، ص ۳۴۰). آیت الله جوادی آملی می گوید: اسلام در مرحله اول به مومنین می فرماید: شما برادرانه زندگی کنید. از این بارزتر، با موحدان عالم هم دستور صلح کل می دهد. بحث کردن با کافر و تحمل کافر، مصاحبه با کافر یک مرحله است، فتوا دادن به اینکه او گمراه و کافر است، مسئله دیگر است (همان، ص ۳۵۲).

۲. نسبی گرایی فرهنگی نجات بخشی

به این معنی که معتقد باشیم مومنان و پیروان دیگر فرهنگ‌ها نیز می توانند به نجات برسند و نجات یابی و رستگاری تنها در گرو اعتقاد و عمل به یک فرهنگ خاص نیست.

در این مورد دو مطلب را باید از یکدیگر تفکیک نمود، یکی نجات یافتن و به بهشت رفتن، دوم بر هدایت بودن و به کمال رسیدن. شکی نیست که غیر از مسلمانان و شیعه، کسان دیگری هم به بهشت می روند؛ اما این غیر از بر حق بودن آنها است.

این گونه نیست که همه انسان‌ها با هر فرهنگی بر صراط مستقیم باشند. صراط مستقیم نه نقص در آن راه دارد و نه افراط و تفریط و نه عناد و تضاد. لیکن در صراط مستقیم بودن و یا نبودن یک مطلب است و اهل نجات و فلاح شدن مطلبی دیگر. ممکن است کسی اهل حق نباشد و در صراط مستقیم راه نرود و لیکن اهل نجات گردد. این گونه افراد در زبان قرآن مستضعف نامیده می شوند (توبه/۱۰۶).

اما به کمال رسیدن و به لقای حق نائل شدن در پرتو عقاید حقه درست و ایمان و یقین کامل و عمل صالح و نیت سالم به دست می آید ولو اینکه عده کمی را در بر گیرد. اگر کسی دارای صفت تسلیم باشد و به عللی حقیقت اسلام بر او مکتوم مانده باشد و او در این باره بی تقصیر باشد، هرگز خداوند او را معذب نمی سازد، او اهل نجات از دوزخ است (مطهری، بی تا، ص ۳۱۸). خداوند آنگاه بشر را معذب می کند که از روی تقصیر یعنی عالماً عامداً مرتکب خلاف شود نه از روی قصور و دست نارسایی (همان، ص ۳۱۵).

۳. نسبی گرایی فرهنگی معرفت شناختی

به این معنی که فرهنگ در هر جامعه ای نه بدتر و نه بهتر از دیگران است. بلکه همه نسبت به توجیه هنجارها و ارزش های فرهنگی خودشان با هم برابر هستند.

این نوع نسبی گرایی به دلایل زیر پذیرفتنی نیست:

۱. رابطه رفتارهای انسان و نتایج آنها، از نوع قراردادی نیست تا رسمیت تمامی ارزش ها و هنجارها در جوامع تابع پیش فرض های همان جامعه بوده و پذیرفتنی باشد و دخلی به سرنوشت آن مردم نداشته باشد؛ بلکه از نوع رابطه تکوینی است که سعادت و شقاوت، کمال یا ضلال به آن بستگی دارد.

قرآن می فرماید: «روزی که هر کسی آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده حاضر شده می یابد» (آل عمران/ ۳۰). در قیامت عذاب یا پاداش، تجسم اعمال دنیوی است.

۲. دسترسی به حقیقت و شناخت باطل و فهم آن ممکن و بلکه واقع است. چرا که رفتارهای متناقض در بستر فرهنگ که یکی نقض دیگری است طبق اصل بدیهی «اجتماع نقیضین محال است» نمی توانند هر دو کاذب یا هر دو صادق باشند و لذا یکی حق است و دیگری باطل. البته اگر چند رفتار در طول یکدیگر باشند می توانند همگی صواب و یا همگی خطا باشند.

۳. اصل مبانی فرهنگ و ارزش های حاصل از آنها نه به واسطه تجربه درونی و بیرونی، بلکه گاهی به وسیله عقل کشف می شود گاهی به وسیله نقل و گاهی با هردو به صورت مجزا و یا با هم.

۴. وحی الهی منبع و مصدر فرهنگ الهی، اسلامی است و نه وحی، از سنخ تجربه است و نه تجربه معتقدان به فرهنگ ها، از سنخ وحی. آنچه از خداوند بر پیامبران نازل شده است و همان مایه فرهنگ سالم و حق است، از سنخ وحی است که مصون و معصوم از خطا و نسیان و دخالت پیامبران است.

۵. وحی پیامبر (ص) و سیره و سنت او و نیز امامان معصوم (ع) ترازو و میزانی است برای توزین معرفت ها و تجربیات شخصی افراد نسبت به فرهنگ صحیح دینی.

«خدا همان کسی است که کتاب و وسیله سنجش حق را فرود آورد» (شورا/ ۱۷).

در این آیه شریفه حق شامل پیامبر (ص) و امامان (ع) نیز می شود (مکارم شیرازی، ۱۳۸۳، ج ۲۰،

ص ۴۱۵).

۶. آنچه محصول و معلول پیروی از هوا و هوس، بدعت‌گزاری، تحریف، فریب شیطان را خوردن، تعصب، عناد و لجاجت در فرهنگ‌ها است، حتماً خطا است. قرآن سخن تندی نسبت به این گونه اشخاص دارد و آنان را گمراه و بلکه افرادی که به سختی قابلیت هدایت یافتن دارند، معرفی می‌نماید (جائیه ۲۳/۲).

۷. با توجه به آیات قرآن و دلایل عقلی، تنها دین اسلام حق است و هر چیزی بیرون از اسلام، باطل بوده و از حقانیت برخوردار نیست، لذا فرهنگ مبتنی بر توحید و ارزش‌های برگرفته از آن، حق و درست بوده و دیگر فرهنگ‌ها در قیاس با قرب و بعدی که نسبت به این ترازو دارند، سنجیده می‌شوند.

۸. نسبی‌گرایی فرهنگی بدین معنی می‌تواند مقبول باشد که ابتدا افراد یا گروه‌های انسانی، به طور مشترک به اصول و حقایق ثابت هستی معتقد شوند و آنها را به عنوان پیش فرض‌ها و اصول مسلم خود بپذیرند، سپس در چارچوب ارزش‌های مبتنی بر آن حقایق، اعمال و رفتار خود را با حفظ سلیقه‌ها و تنوع‌ها و به فعلیت رساندن احساسات، ضمن رعایت خطوط قرمز، تنظیم کنند. در واقع مابه‌الامتیازها را براساس مابه‌الاشتراک‌ها شکل دهند. نه این که اساساً فرهنگی بدون برخوردارگی از حقایق ثابت، رسمیت داشته باشد.

۹. فرهنگ دینی در عین واحد بودن و وحدت فاعلی و غایی داشتن در بردارنده چند نوع کثرت است: الف - کثرت محتوایی موضوعی از قبیل عقاید، احکام، اخلاق، سیاست، اقتصاد، اعمال فردی و اجتماعی که البته همگی به یک هدف و یک راه می‌رسند.

ب - کثرت محتوایی زمانی که در قالب شرایع مختلف یهودیت، مسیحیت و اسلام ظهور نموده است و هنجارهای گوناگون ذو مراتبی را رقم زده است.

ج - کثرت محتوایی برحسب درجه فهم انسان‌ها در یک زمان مانند فهم ابوذر و سلمان و دین‌شناسی فرد عامی و عالم دینی که رفتارهای متفاوتی از آنها را موجب شده است.

د - کثرت محتوایی در قالب اسلام برای زمان‌های مختلف، مانند پیشرفتی که در جنبه معرفتی نسبت به فهم برخی آیات و روایات و مسائل فلسفی و کلامی در میان شیعه از ابتدا تا امروز صورت گرفته است.

ه - کثرت محتوایی برای یک فرد متناسب با تلاش علمی و تقوای قلبی او؛ مانند فهمی که یک مومن در مرتبه اول ایمان دارد با فهمی که در مراتب بالاتر از همان واقعیت یا واقعیت‌های دیگر می‌یابد و ناگزیر رفتار و هنجارهای او در مراتب مختلف، متفاوت. خواهد بود.

۴. نسبی‌گرایی فرهنگی حقیقت‌شناختی

به این معنی که حقیقت دینی در هر دینی کمتر از حقیقت دینی در ادیان دیگر نیست و علی‌رغم اینکه ادیان دعوی متناقضی نسبت به حق، نجات، درست و نادرست و باید‌ها و نبایدها و مانند آنها دارند، همه آنها می‌توانند درست باشند. پس فرهنگ مبتنی بر این حقایق نیز همگی از راستی و درستی برخوردارند.

پاسخ اینکه چنین نیست که حقایق دینی و ارزش‌های موجود در شرایع گذشته و آخرین شریعت یکسان و هم‌سنگ باشند. آنچه در شرایع گذشته به صورت صحیح و نه محرف آن، یافت می‌شود به صورت کامل‌تر و عمیق‌تر در اسلام موجود است. قرآن در مورد ادیان گذشته قائل به تحریف آنهاست. می‌فرماید: «ای اهل کتاب چرا کفر می‌ورزید نسبت به آیات خدا، در حالی که گواه صدق آن هستید. ای اهل کتاب چرا حق را با باطل مشتبه می‌کنید و حق را تحریف نموده و آن را پنهان می‌دارید. حال آنکه حق را می‌شناسید» (آل عمران/ ۷۰ و ۷۱).

و یهودیان و مسیحیان را نسبت به شرکی که به خداوند دارند سرزنش نموده، می‌فرماید: «اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند با آنکه مامور نبودند جز اینکه خدایی یگانه را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست منزّه است او از آنچه با وی شریک می‌گردانند» (توبه/ ۳۱).

آن‌گاه علی‌رغم میل مشرکین دین حق را که اسلام باشد معرفی می‌نماید: «او آن خداوندی است که پیامبر خویش را با دین اسلام برای هدایت حق فرستاد تا بر همه ادیان جهان پیروز گردد، اگر چه مشرکان را خوش نیاید» (توبه/ ۳۳).

۵. نسبی‌گرایی فرهنگی وظیفه شناختی

یعنی برای اطاعت از امر الهی و رسیدن به نجات و رستگاری نیازی نیست حتماً فرهنگ خاصی داشته باشیم.

با توجه به مطالب پیش گفته، پاسخ و نگاه به این نوع از نسبی‌گرایی چنین است که ادیان پیشین و لاجرم فرهنگ مبتنی بر آموزه‌های راستین آنها در زمان خود حق بوده‌اند و وظیفه بشریت ایمان آوردن به آنها بوده است، اما در موقعیت فعلی، تنها فرهنگ مورد قبول اسلام است و لو اینکه اکثریت انسان‌ها تا قبل از ظهور حضرت حجت (عج) عملاً گرایشی به آن نشان ندهند.

بالاخره این که اعتقاد به ظهور حضرت مهدی (عج) که وعده قرآن و پیامبر اکرم (ص) بوده و به نحوی مورد پذیرش تمام ادیان است مهر باطلی خواهد بود بر رسمیت داشتن تمامی فرهنگ‌ها یا حداقل پذیرفتن فرهنگ‌های گوناگون. روزی که او بیاید هیچ فرهنگی جز فرهنگ ناب و اصیل اسلامی نه فرصت ظهور دارد و نه مجوز حضور که: هیچ جایی بر روی زمین نمی‌ماند، مگر اینکه در صبح و شب، «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» می‌گویند (سلیمان، ۱۳۸۷، ص ۴۲۰ به نقل از امام صادق «ع»). والسلام.

منابع

- * قرآن کریم
۱. نهج البلاغه (۱۳۸۸) ترجمه محمد دشتی، (اول) تهران: شرکت تعاونی کارآفرینان فرهنگ و هنر.
 ۲. آراسته‌خو، محمد (۱۳۷۰) نقد و نگرش بر فرهنگ اصطلاحات علمی - اجتماعی، تهران: گستره.
 ۳. ادگرتون، رابرت (۱۳۸۳) باورها و اعمال سنتی، اهمیت فرهنگ، انجمن مدیریت ایران (مترجم)، تهران: امیرکبیر.
 ۴. استیس، والتر ترنس (۱۳۷۷) دین و نگرش نوین، ترجمه احمد رضا جلیلی، (اول) تهران: انتشارات حکمت.
 ۵. بیتس، دانیل (۱۳۸۷) انسان‌شناسی فرهنگی، ترجمه محسن ثلاثی، (ششم)، تهران، انتشارات علمی.
 ۶. پارسانیا، حمید (۱۳۸۵) سرمقاله جهانی شدن و اسلام، مجله علوم سیاسی، سال نهم، شماره ۳۶، زمستان ۸۵
 ۷. جعفری، محمدتقی (۱۳۷۳) فرهنگ پیرو، فرهنگ پیشرو، (اول) تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
 ۸. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷) تسنیم (تفسیر قرآن کریم) جلد ۱۴، (اول) قم: مرکز نشر اسراء.
 ۹. (۱۳۸۰) انتظار بشر از دین، (اول) قم: مرکز نشر اسراء.
 ۱۰. (۱۳۷۷) شریعت در آینه معرفت، (اول)، قم: مرکز نشر اسراء.
 ۱۱. حرعاملی، محمدبن حسن (۱۳۸۷) وسایل الشیعه الی تحصیل المسائل الشریعه، (اول) قم: انتشارات ذوی القربی.
 ۱۲. خامنه‌ای، سیدعلی، (۱۳۸۰) تعلیم و تربیت از دیدگاه مقام معظم رهبری، به کوشش امیر حسین بانکی پور فرد و احمد قماشچی، (اول) تهران: نشر تربیت اسلامی.
 ۱۳. سالزمن، فیلیپ کارل (۱۳۸۸) فهم فرهنگ، ترجمه محمدامین کنعانی، (اول)، تهران: نقد افکار.
 ۱۴. سبحانی، جعفر (۱۳۷۹) مدخل مسائل جدید در علم کلام، (اول) قم: مؤسسه امام صادق (ع).
 ۱۵. (۱۳۷۶) فروغ ابدیت، (دوازدهم)، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
 ۱۶. سلیمان، کامل (۱۳۸۷) یوم الخلاص (روز رهایی)، ترجمه لطیف راشدی، (دوم) تهران: ارمغان طوبی.
 ۱۷. شایان‌مهر، علیرضا (۱۳۷۷) دایره المعارف تطبیقی علوم اجتماعی، جلد ۲، تهران: کیهان.
 ۱۸. صداقتی فرد، مجتبی (۱۳۸۸) جامعه‌شناسی کلیات، مفاهیم و پیشینه، (سوم)، تهران: نشر ارسباران.
 ۱۹. عضدانلو، حمید (۱۳۸۴) مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی، تهران: نی.
 ۲۰. کتاب نقد. شماره ۴. پائیز ۷۶. چاپ چهارم. زمستان ۷۹
 ۲۱. کوئن، بروس (۱۳۸۳) درآمدی به جامعه‌شناسی، محسن ثلاثی، تهران: توتیا.

۲۲. (۱۳۸۸) مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه و اقتباس غلامعباس توسلی و رضا فاضل، (بیست و دوم)، تهران: سمت.

۲۳. گولد، جولیس و ویلیام کولب (۱۳۷۶) فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه گروهی از مترجمان، (تهران) انتشارات مازیار.

۲۴. گیدنز، آنتونی (۱۳۹۰) گزیده جامعه‌شناسی، ترجمه حسن چاوشیان، (اول) تهران، نشر نی.

۲۵. لیتل، دانیل (۱۳۸۱) تبیین در علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش، (دوم)، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.

۲۶. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۳ ق) بحارالانوار، الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، (دوم) بیروت: مؤسسه الوفاء.

۲۷. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۲)، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، (دوم) قم: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ دوم.

۲۸. (۱۳۸۵)، پیش‌نیازهای مدیریت اسلامی (مشکات ۱ - ۶/۲)، (اول) قم: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

۲۹. (۱۳۸۱)، فلسفه اخلاق، (اول) تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل، چاپ اول.

۳۰. (۱۳۷۶)، درس فلسفه اخلاق، (ششم) تهران: انتشارات اطلاعات.

۳۱. مطهری «ره»، شهید مرتضی (بی تا) عدل الهی. انتشارات صدرا

۳۲. معرفت، محمد هادی (۱۳۸۵) نقد شبهات پیرامون قرآن کریم، مترجمان حسن حکیم باشی و...، (اول) قم: مؤسسه فرهنگی تمهید.

۳۳. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۳) تفسیر نمونه، (بیست و دوم) تهران: دارالکتب الاسلامیه.

۲۷

دو ضلع علم علی - پژوهشی

مطالعات

قدرت نرم

احمد رضا بیسج

فرهنگ اسلامی در تقابل با نسبیست فرهنگی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی